

علیه‌السلام فرمود: ای برادر سوگند به خدای که اگر در دنیا هیچ پناه و منزلی هم نباشد با یزید بن معاویه بیعت نمی‌کنم، پس محمد بن حنفیه کلام خویش برید و بگریست و حسین علیه‌السلام با او ساعتی بگریست آنگاه گفت: ای برادر! خدا تو را جزای خیر دهد که نصیحت کردی و راه صواب نمودی و من آهنگ خروج به مکه دارم و آماده‌ایم من و برادران و برادرزادگان و شیعیان من، و امر آنها امر من و رأی آنها رأی من است، اما تو ای برادر! باکی بر تو نیست که در مدینه بمانی و جاسوس من باشی بر ایشان و از کارهای آنان چیزی از من پنهان نداری. آنگاه حسین علیه‌السلام دوات و کاغذ خواست و این وصیت را برای برادرش محمد بنوشت: بسم الله الرحمن الرحيم؛ این آن چیزی است که وصیت کرد حسین بن علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام به برادرش محمد، معروف به «ابن حنفیه» که حسین گواهی می‌دهد هیچ معبودی نیست جز خدای یگانه که او را انباز و شریکی نیست، و آنکه محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده‌ی اوست، دین حق را آورده است از نزد حق و این که بهشت و دوزخ حق است و قیامت آمدنی است شکی در آن نیست، و خداوند برمی‌انگیزاند کسانی را که در قبورند و من بیرون نیامدم برای تفریح و اظهار کبر و نه برای فساد و ظلم، بلکه خارج شدم برای اصلاح امت جدم صلی الله علیه و آله و می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر و به سیرت جد و پدرم علی بن ابیطالب رفتار کنم، پس هر کس مرا قبول کند خداوند سزاواتر است به حق و هر کس بر من رد کند صبر می‌کنم تا خدا میان من و این قوم به حق حکم کند و او بهترین حکم‌کنندگان است، این وصیت من است به تو ای برادر! «و ما توفیقی الا بالله علیه توکل و الیه انیب». پس این نامه را بیچید و به خاتم خویش مهر کرد و آن را به برادرش محمد داده با او وداع کرد و در تاریکی شب خارج شد. [صفحه ۷۶] محمد بن ابی‌طالب گفت: محمد بن یعقوب کلینی در کتاب «وسائل» روایت کرده است از محمد بن یحیی از محمد بن حسین از ایوب بن نوح از صفوان از مروان بن اسماعیل از حمزه بن حرمان از ابی‌عبدالله علیه‌السلام گفت: «سخن از خروج حسین و تخلف ابن حنفیه می‌کردیم حضرت ابی‌عبدالله علیه‌السلام فرمود: ای حمزه! برای تو حدیثی بگویم که دیگر بعد از این مجلس از مثل آن نپرسی، حسین علیه‌السلام وقتی از شهر خود جدا شد و آهنگ مکه کرد کاغذی خواست و در آن نوشت: «بسم الله الرحمن الرحيم؛ از حسین بن علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام به سوی بنی‌هاشم! اما بعد، هر کس به من ملحق شود شهید گردد و هر کس تخلف کند به رستگاری نرسد و السلام». محمد ابی‌طالب گفت شیخنا مفید به اسناد خود از ابی‌عبدالله صادق علیه‌السلام روایت کرده است که گفت: چون ابو‌عبدالله الحسین علیه‌السلام از مدینه بیرون رفت فوجها از فرشتگان مسومه (داغ‌نهنده) او را ملاقات کردند و بر دست آنها حربها بود و بر شترانی بهشتی و بر او سلام کردند و گفتند: ای حجت خدا بر بندگان بعد از جد و پدر و برادر! خدای سبحانه جد تو را در چند موطن به ما مدد کرد و خدای تعالی تو را به ما مدد کرده است. حسین علیه‌السلام به آنها گفت: وعده گاه شما محل قبر من و آن زمینی باشد که در آنجا به شهادت می‌رسم و آن کربلاست، وقتی بدانجا وارد شوم نزد من آید. گفتند: یا حجه الله! بفرمای تا ما فرمانبریم و اطاعت کنیم و اگر از دشمنی ترسی که به آن دچار شوی با تو باشیم، فرمود: آنها راهی بر من ندارند و زبانی به من نرسانند تا وقتی بدان زمین خود برسم، و گروهها از مسلمانان جن آمدند و گفتند: ای سید ما! ما شیعه و یاران توایم بفرمای ما ربه هر چه خواهی، که اگر امر کنی هر دشمنی را بکشیم و تو در جای خود باشی شر آنها را کفایت کنیم. حسین علیه‌السلام فرمود: خدا جزای خیر دهد شما را آیا کتاب خدا که بر جد من رسول الله صلی الله علیه و آله نازل شده است نخوانده‌اید که: «اینما تکنونوا یدرکم الموت و لو کنتم فی بروج مشیده» [صفحه ۷۷] و قال سبحانه: «البرز الذین کتب علیهم القتال الی مضاجعهم». و اگر من در جای خود بمانم این خلق ننگین به چه آزمایش شود و چه کس در قبر من در کربلا ساکن شود با اینکه خداوند در روز «دحو الارض» آن را برای من برگزیده است و پناه شیعیان قرار داده تا مأمّن آنها باشد در دنیا و در آخرت، و لکن روز شنبه که روز عاشورا است حاضر شوید و در آخر آن روز کشته می‌شوم و پس از من هیچ یک از اهل و خویشان و برادران و خاندان من که مطلوب دشمنان باشد باقی نماند و سر مرا برای یزید برند - لعنه الله - جن گفتند: و الله یا حبیب الله و ابن حبیبه! اگر امر تو واجب‌الاطاعه نبود و مخالفت فرمان تو جایز بود همه دشمنان تو را می‌کشتم پیش از اینکه به تو